

از مراقبت تا تمرین جمهوریت:  
درباره‌ی همبستگی در جنگ

تصاویر استادیسی

سروناز احمدی



کودکی در حال تاب‌بازی در هنگامه‌ی بمباران بندرعباس

رهایی چیزی نیست که پس از پیروزی ساخته شود؛ رهایی از همان لحظه‌ای آغاز می‌شود که مردم تصمیم می‌گیرند طور دیگری با یکدیگر زندگی کنند.

کورنلیوس کاستوریادیس<sup>۱</sup>

## مقدمه

در روزهای اخیر، هم‌زمان با تشدید شرایط جنگی و ناامن شدن زندگی روزمره در ایران، متنی کوتاه در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود که مردم را به تشکیل یا تقویت شوراهای مختلف دعوت می‌کند. متن چنین می‌گوید:

«به هر کسی در داخل با او در ارتباط هستید توصیه کنید در هر سطحی شورا تشکیل دهد یا شوراهای موجود را تقویت کند: شورای ساختمان، شورای محله، شورای صنف، شورای کارکنان اداره، شورای کارخانه، شورای مدرسه، شورای اقوام و دوستان و... این شوراهای می‌توانند در امدادسانی، اسکان موقت، تأمین مایحتاج، حل اختلافات، تأمین امنیت، مراقبت، تأمین دارو و البته تقویت روحیه‌ی جمعی نقش مهمی بازی کنند. در این وضعیت وخیم، شوراهای می‌توانند قابل‌اعتمادترین تکیه‌گاه مردم باشند.»

در دل این فراخوان یک پرسش و دغدغه‌ی انسانی و قابل‌فهم وجود دارد: در لحظه‌هایی که جامعه با بحران روبه‌روست، مردم چگونه می‌توانند از یکدیگر مراقبت کنند و شبکه‌هایی از همیاری و اعتماد بسازند؟ این دغدغه‌ای است که بسیاری از ما امروز با آن روبه‌رو هستیم.

با این حال، اگر کمی به شرایط واقعی زندگی در وضعیت جنگی نگاه کنیم، می‌بینیم که خود امکان خودسازمانیابی اجتماعی با دشواری‌های جدی روبه‌رو است. جنگ فقط زیرساخت‌های فیزیکی را تهدید نمی‌کند؛ بلکه زیرساخت‌های اجتماعی زندگی روزمره را نیز مختل می‌کند. بسیاری از فضاهایی که پیش از این محل دبدار و شکل‌گیری ارتباطات بودند، از کار می‌افتند یا دست‌کم به‌شدت محدود می‌شوند: مدرسه‌ها، محل‌های کار، دانشگاه‌ها، مراکز هنری و فرهنگی، باشگاه‌ها، آرایشگاه‌ها، کافه‌ها و بسیاری از مکان‌های عمومی که آدم‌ها در آن‌ها یکدیگر را می‌دیدند و رابطه می‌ساختند.

در چنین شرایطی حتی ارتباطات از راه دور هم همیشه ساده نیست. قطع یا محدود شدن اینترنت، از کار افتادن ابزارهای ارتباطی، یا در دسترس نبودن اپلیکیشن‌های امن، ارتباط گرفتن را دشوار می‌کند. در عین حال بسیاری از افراد برای یافتن مکان‌های امن‌تر از شهرهای بزرگ خارج می‌شوند یا از یکدیگر دور می‌افتند. تردد در شهر برای دیدار حضوری نیز می‌تواند خطرناک باشد یا دست‌کم با احتیاط‌های زیادی همراه شود. وقتی از اختلال در «زیرساخت‌های رسمی جامعه» صحبت می‌کنیم، منظور لزوماً نهادهای دولتی نیست؛ چرا که بسیاری از مردم در ایران پیش از این نیز تجربه‌ای از اعتماد یا احساس امنیت در نهادهای رسمی و کنترل‌گرای دولت نداشته‌اند و رابطه‌ی خود را با آن‌ها تا حد زیادی گسسته‌اند. منظور بیشتر آن مجموعه‌ای از فضاها و نهادهایی است که زندگی اجتماعی معمولاً در آن‌ها جریان دارد: مدرسه‌ها، محیط‌های کار، دانشگاه‌ها، مراکز فرهنگی و هنری، و بسیاری از مکان‌های عمومی که امکان دیدار، گفت‌وگو و شکل‌گیری رابطه را فراهم می‌کنند. جنگ و شرایط امنیتی می‌تواند همین بسترهای عادی ارتباط اجتماعی را نیز مختل کند.

بنابراین مسئله این نیست که دعوت به همبستگی یا خودسازمانیابی اجتماعی نادرست است؛ برعکس، در شرایط بحران چنین نیازی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. مسئله این است که باید ببینیم در شرایط واقعی امروز، با این همه محدودیت و گسست ارتباطی، این همبستگی چگونه می‌تواند شکل بگیرد. اگر بسیاری از مسیرهای معمول ارتباط و سازمان‌یابی بسته یا دشوار شده‌اند، چه شکل‌های دیگری از پیوند اجتماعی می‌توانند جای آن‌ها را بگیرند؟

این پرسشی است که در ادامه‌ی این نوشته سعی می‌کنم به آن نزدیک شوم.

## فاصله میان ایده و واقعیت اجتماعی

دعوت به خودسازمانیابی اجتماعی در شرایط بحران، در اصل دعوتی طبیعی و حتی ضروری است. وقتی نهادهای رسمی کارآمد نیستند و دولت‌ها بیش از آنکه تکیه‌گاه باشند به سازوکارهای کنترل بدل شده‌اند، طبیعی است که نگاه‌ها به سمت جامعه و توان همبستگی میان مردم برگردد. با این حال، میان این ایده و واقعیت اجتماعی امروز

فاصله‌ای وجود دارد که نادیده گرفتن آن می‌تواند خود امکان چنین همبستگی‌ای را دشوارتر کند.

نخستین مسئله، فضای امنیتی است. در شرایط جنگی، شکل دادن شبکه‌های جدید ارتباطی یا ساختن ساختارهای تازه‌ی جمعی کار ساده‌ای نیست. بسیاری از افراد به‌درستی نسبت به امنیت خود و دیگران حساس‌اند و از هرگونه فعالیتی که ممکن است سوءبرداشت یا خطر ایجاد کند پرهیز می‌کنند. این احتیاط فقط یک حس مبهم نیست؛ هر روز با پیامک‌هایی مواجه می‌شویم که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم یادآوری می‌کنند کوچک‌ترین «دست از پا خطا کردنی» می‌تواند پیامد قضایی داشته باشد. در بسیاری از خیابان‌ها ایست‌های بازرسی برقرار است و حضور مداوم نیروهای امنیتی یادآور این واقعیت است که فضای عمومی تا چه اندازه تحت نظارت قرار دارد. در چنین شرایطی، حتی ساده‌ترین شکل‌های جمع شدن یا سازمان دادن یک فعالیت جمعی می‌تواند با احتیاط‌ها و نگرانی‌های زیادی همراه باشد.

مسئله‌ی دیگر، وضعیت شهرهای بزرگ است. در بسیاری از کلان‌شهرهای امروز، محله دیگر آن اجتماع فشرده‌ای نیست که آدم‌ها یکدیگر را به‌خوبی بشناسند. همسایه‌ها اغلب رابطه‌ی نزدیکی با هم ندارند و بسیاری از روابط اجتماعی در سال‌های گذشته بیشتر در محیط‌های کاری، دانشگاهی یا فرهنگی شکل گرفته است تا در محله‌ها. وقتی همین فضاها نیز به دلیل جنگ، تعطیلی یا محدودیت از کار می‌افتند، شبکه‌های ارتباطی که بر آن‌ها تکیه داشتیم نیز دچار اختلال می‌شوند.

در عین حال، خانواده هم برای بسیاری از افراد دیگر نقطه‌ی اتکای اجتماعی نیست. بسیاری از آدم‌ها به دلایل مختلف از خانواده‌ی گسترده‌ی خود فاصله دارند یا ترجیح می‌دهند برای سلامت روان خود فاصله‌ای با آن حفظ کنند (!). بنابراین اتکا به شبکه‌ی اقوام نیز برای همه امکان‌پذیر نیست.

به این‌ها باید پراکندگی جغرافیایی را هم اضافه کرد. در شرایط ناامن، بسیاری از افراد برای یافتن محیطی امن‌تر از شهر خارج می‌شوند یا به شهرهای دیگر می‌روند. همین جابه‌جایی‌ها شبکه‌های ارتباطی را پراکنده‌تر می‌کند. وقتی آدم‌ها از یکدیگر دور می‌شوند، حتی دیدارهای ساده نیز دشوارتر می‌شود؛ به‌ویژه وقتی رفت‌وآمد در شهر خود می‌تواند با نگرانی‌ها و محدودیت‌های تازه همراه باشد.

مجموعه‌ی این عوامل باعث می‌شود که مسیرهای معمول سازمان‌یابی اجتماعی، که در شرایط عادی شاید طبیعی به نظر برسند، در زمان جنگ با موانع جدی روبه‌رو شوند. اگر این دشواری‌ها را نینیم، ممکن است ناخواسته از مردم چیزی بخواهیم که در شرایط واقعی برای بسیاری از آن‌ها امکان‌پذیر نیست.

اما دیدن این محدودیت‌ها به معنای انکار امکان همبستگی نیست. برعکس، شاید همین واقع‌بینی بتواند ما را به سمت شکل‌های دیگری از پیوند اجتماعی هدایت کند؛ شکل‌هایی که از دل روابط واقعی و موجود میان آدم‌ها شکل می‌گیرند، نه صرفاً از دل الگوهای از پیش تصور شده.

در بخش بعدی، به همین پرسش می‌پردازیم: اگر بسیاری از مسیرهای معمول سازمان‌یابی دشوار شده‌اند، همبستگی اجتماعی امروز دقیقاً از کجا می‌تواند شروع شود؟

## همبستگی از کجا می‌تواند شروع شود؟

دیدن این محدودیت‌ها به معنای آن نیست که جامعه در شرایط بحران ناتوان از عمل جمعی است. برعکس، تجربه‌ی بسیاری از موقعیت‌های بحرانی در جهان نشان داده است که حتی در دشوارترین شرایط نیز شکل‌هایی از همیاری میان مردم به وجود می‌آید. اما این همیاری معمولاً از جایی آغاز می‌شود که در نگاه اول شاید چندان «سازمان‌یافته» به نظر نرسد.

در شرایطی مانند امروز، ساختن شبکه‌های تازه و گسترده از ابتدا کار ساده‌ای نیست. از طرف دیگر، بسیاری از اقداماتی که از سوی حاکمیت انجام می‌شود عملاً به گسست بیشتر روابط اجتماعی دامن می‌زند: فضای امنیتی، نظارت دائمی، ایست‌های بازرسی، و پیام‌هایی که مدام خطر مجازات را یادآوری می‌کنند، همه به شکلی عمل می‌کنند که آدم‌ها کم‌تر به سمت ارتباط‌گیری و جمع شدن با یکدیگر بروند. چنین وضعیتی نه تنها همبستگی اجتماعی را تقویت نمی‌کند، بلکه اغلب به پراکندگی و بی‌اعتمادی دامن می‌زند.

در چنین شرایطی طبیعی است که بسیاری از مردم ناگزیر از نهادهای رسمی روی برگردانند. نه به این دلیل که جامعه میلی به همکاری جمعی ندارد، بلکه به این دلیل

که آن نهادها نه تکیه‌گاهی واقعی بوده‌اند و نه فضایی امن برای شکل گرفتن روابط اجتماعی فراهم کرده‌اند. در نتیجه نگاه‌ها ناخواسته دوباره به خود جامعه برمی‌گردد: به رابطه‌هایی که خارج از این سازوکارها و در دل زندگی روزمره شکل گرفته‌اند. این رابطه‌ها معمولاً بسیار ساده و ملموس‌اند: دوستی‌هایی که سال‌ها دوام آورده‌اند، جمع‌های کوچکی از هم‌دانشگاهی‌ها، همکاری‌هایی که به هم اعتماد دارند، گروه‌هایی از آدم‌ها که در فعالیت‌های فرهنگی یا اجتماعی کنار هم بوده‌اند. چنین جمع‌هایی شاید کوچک باشند، اما یک ویژگی مهم دارند: رابطه‌ای واقعی میان آدم‌هایی که یکدیگر را می‌شناسند.

در شرایطی که بسیاری از مسیرهای رسمی یا نیمه‌رسمی ارتباط اجتماعی مختل شده‌اند، همین رابطه‌های نزدیک و جمع‌های کوچک می‌توانند به نوعی ریز-زیرساخت همبستگی بدل شوند. چنین شبکه‌هایی معمولاً نام مشخصی ندارند و شاید هیچ‌گاه خود را به عنوان «شورا» یا «نهاد» تعریف نکنند، اما از دل زندگی روزمره بیرون آمده‌اند و می‌توانند همان کارکردی را داشته باشند که در لحظه‌های بحران بیش از هر چیز لازم است: ایجاد پیوند میان آدم‌ها، کاهش تنهایی، و فراهم کردن امکان مراقبت متقابل. در چنین شبکه‌هایی است که کارهایی مثل مراقبت از یکدیگر، تقسیم منابع، تبادل اطلاعات یا حتی حمایت روانی می‌تواند به شکلی طبیعی و سریع شکل بگیرد.

شاید یکی از واقع‌بینانه‌ترین راه‌ها برای فکر کردن به همبستگی در چنین شرایطی این باشد که به جای تصور ساختارهای بزرگ و ناگهانی، به همین جمع‌های کوچک و موجود توجه کنیم. بسیاری از شکل‌های واقعی همیاری اجتماعی دقیقاً از همین جا آغاز می‌شوند: از چند نفر که یکدیگر را می‌شناسند و تصمیم می‌گیرند در یک موقعیت دشوار تنها نباشند.

از این منظر، پرسش اصلی شاید این نباشد که چگونه می‌توان فوراً یک ساختار جدید ساخت، بلکه این باشد که چگونه می‌توان همین رابطه‌های موجود را آگاهانه‌تر و مسئولانه‌تر فعال کرد. چگونه می‌توان جمع‌های کوچکی را که از پیش وجود دارند به شبکه‌هایی از مراقبت و همیاری تبدیل کرد.

برای من، فکر کردن به این امکان‌ها فقط مسئله‌ی گذر از یک وضعیت بحرانی نیست. این تجربه‌ها می‌توانند معنای دیگری هم داشته باشند: نوعی تمرین اجتماعی برای شکل‌هایی از زندگی جمعی که شاید در آینده بخواهیم بر آن‌ها تکیه کنیم.

## تمرین امروز، امکان فردا

اگر به شکل‌های کوچکی از همیاری که در بخش پیش از آن‌ها حرف زدیم دقیق‌تر نگاه کنیم، می‌بینیم که اهمیت‌شان فقط در این نیست که به ما کمک می‌کنند از یک وضعیت بحرانی جان سالم به در ببریم. این تجربه‌ها می‌توانند معنای پایاتر و عمیق‌تری هم داشته باشند. آنچه در این رابطه‌های کوچک شکل می‌گیرد، فقط واکنشی فوری به یک بحران نیست؛ در دل خود نوعی تصور از زندگی جمعی را حمل می‌کند. این‌طور نیست که از یک سو «سیاست» جایی دورتر، در سطح دولت و قدرت و نهادها رخ بدهد و از سوی دیگر این رفتارهای کوچک صرفاً واکنش‌هایی شخصی و عاطفی باشند. برعکس، همین کنش‌های ظاهراً کوچک می‌توانند حامل نوعی فهم سیاسی از جامعه باشند: فهمی که می‌گوید جامعه‌ی بهتر را فقط نمی‌شود مطالبه کرد، بلکه باید تا حدی آن را از همین حالا در رابطه‌ها و رفتارهایمان تمرین کرد.

در سنتی از اندیشه‌ی سیاسی، به این ایده گاهی **Prefigurative Politics** گفته‌اند؛ مفهومی که شاید بشود فعلاً آن را به صورت موقت «سیاست پیش‌تمرینی» یا «تمرین جامعه‌ی مطلوب آینده در حال» فهمید. مقصود از این سیاست آن است که نیروهای اجتماعی، پیش از آنکه به قدرت سیاسی دست پیدا کنند یا پیش از آنکه بتوانند نظم سیاسی تازه‌ای بنا کنند، در همین اکنون و در دل زندگی روزمره، شکل‌هایی از رابطه و عمل را بیازمایند که با جامعه‌ی مطلوب‌شان سازگار است. یعنی اگر جامعه‌ای می‌خواهیم که بر برابری، مشارکت، مسئولیت‌پذیری و همیاری و مراقبت متقابل استوار باشد، این ارزش‌ها نباید فقط در سطح شعار یا آرمانی در افق باقی بمانند؛ باید تا جایی که ممکن است، در همین امروز و در همین روابط محدود و واقعی تمرین شوند.

این ایده در سنت‌های مختلف اندیشه‌ی چپ و دموکراتیک مطرح شده است. برای مثال، دیوید گریبر<sup>۲</sup> در نوشته‌هایش درباره‌ی جنبش‌های افقی و اشکال جدید کنش جمعی تأکید می‌کند که دموکراسی فقط چیزی نیست که روزی در سطح دولت تحقق پیدا کند؛ دموکراسی باید پیش از آن در شیوه‌های همکاری، تصمیم‌گیری و رابطه میان انسان‌ها تمرین شود. یا در سنت دیگری، کورنلیوس کاستوریادیس وقتی از خودآفرینی جامعه سخن می‌گوید، دقیقاً به همین ظرفیت اشاره دارد: این که جامعه می‌تواند از طریق کنش‌های جمعی و تجربه‌های مشترک، نهادها و شیوه‌های تازه‌ای از زندگی را خلق کند.

با این حال شاید یکی از دقیق‌ترین صورت‌بندی‌های این مسئله را بتوان در نوشته‌های الکسی دو توکویل<sup>۳</sup> پیدا کرد. توکویل در بررسی تجربه‌ی دموکراسی در آمریکا به نکته‌ای اشاره می‌کند که برای بحث ما بسیار مهم است: دموکراسی فقط از طریق قانون اساسی یا ساختارهای حکومتی حفظ نمی‌شود، بلکه به شبکه‌هایی از روابط اجتماعی در میان شهروندان وابسته است. او نشان می‌دهد که چگونه انجمن‌های داوطلبانه، جمع‌های کوچک محلی و همکاری‌های روزمره میان مردم به تدریج نوعی فرهنگ مشارکت و مسئولیت مشترک ایجاد می‌کنند؛ فرهنگی که بدون آن نهادهای دموکراتیک به تنهایی دوام نمی‌آورند.

از این منظر، تجربه‌های کوچک همبستگی که در این روزها میان مردم شکل می‌گیرد، فقط واکنش‌هایی پراکنده به وضعیت جنگی نیست. این تجربه‌ها می‌توانند واجد یک معنای پیش‌تمرینی باشند. هر بار که چند نفر تصمیم می‌گیرند در دل این وضعیت مراقب هم باشند، فقط مشغول حل یک مسئله‌ی فوری نیستند؛ آن‌ها دارند نوعی نسبت اجتماعی را تمرین می‌کنند. گاهی این مراقبت‌ها بسیار ساده و روزمره‌اند: به اشتراک گذاشتن یک وی‌پی‌ان در شرایطی که اینترنت از همان آغاز محدود شده است، زنگ زدن به دوستان وقتی خبر می‌شنویم جایی در شهر هدف حمله قرار گرفته تا مطمئن شویم حال‌شان خوب است، خبر گرفتن مداوم از یکدیگر حتی وقتی خبر نگران‌کننده‌ای از منطقه‌شان شنیده نشده، یا پیشنهاد دادن این که اگر جایی قرار است تخلیه شود و کسی جایی برای رفتن ندارد می‌تواند موقتاً به خانه‌ی ما بیاید. چنین

از مراقبت تا تمرین جمهوریت

کنش‌هایی شاید در نگاه اول کوچک به نظر برسند، اما در واقع حامل یک منطق اجتماعی مهم‌اند: این‌که هیچ‌کس در جامعه نباید در لحظه‌ی خطر کاملاً تنها رها شود.

## مراقبت به‌عنوان کنش اجتماعی و سیاسی

وقتی از مراقبت از یکدیگر حرف می‌زنیم، معمولاً ذهن‌مان به سمت حوزه‌ای می‌رود که آن را خصوصی می‌دانیم؛ مثل خانواده یا دوستی‌ها. در بسیاری از سنت‌های فکری و فرهنگی، مراقبت بیشتر به‌عنوان یک احساس انسانی یا یک وظیفه‌ی اخلاقی میان افراد فهمیده شده است. اما در سال‌های اخیر برخی نظریه‌پردازان نشان داده‌اند که مراقبت فقط یک امر خصوصی نیست، بلکه می‌تواند معنایی عمیقاً اجتماعی و حتی سیاسی داشته باشد.

در سنتی که به آن «اخلاق مراقبت» گفته می‌شود، متفکرانی مانند جون ترونو<sup>۴</sup> استدلال کرده‌اند که مراقبت در واقع یکی از بنیادی‌ترین فعالیت‌هایی است که یک جامعه را سرپا نگه می‌دارد. هر جامعه‌ای برای ادامه‌ی حیات خود به شبکه‌هایی از مراقبت نیاز دارد: آدم‌هایی که از یکدیگر خبر می‌گیرند، به نیازهای هم پاسخ می‌دهند، در لحظه‌های دشوار کنار هم می‌ایستند و اجازه نمی‌دهند کسی کاملاً تنها بماند. اگر این شبکه‌های مراقبت از هم بپاشند، حتی قوی‌ترین نهادهای رسمی هم نمی‌توانند خلأ آن را پر کنند.

در شرایطی مانند امروز این مسئله حتی روشن‌تر می‌شود. وقتی ساختارهای رسمی نه امنیت واقعی ایجاد می‌کنند و نه اعتماد اجتماعی می‌سازند، بسیاری از کارهایی که برای ادامه زندگی اجتماعی لازم است ناخواسته بر دوش خود مردم می‌افتد. در چنین وضعیتی کارهایی که شاید در زمان عادی چندان به چشم نیایند اهمیت تازه‌ای پیدا می‌کنند.

چنین کارهایی شاید کوچک به نظر برسند، اما در واقع دارند نوعی امکان اجتماعی را زنده نگه می‌دارند. امکان این‌که جامعه فقط مجموعه‌ای از افراد جدا از هم نباشد، بلکه شبکه‌ای از انسان‌هایی باشد که زندگی‌شان به یکدیگر گره خورده است. وقتی

آدم‌ها در شرایط ناامن تصمیم می‌گیرند مراقب هم باشند و امکانات خود را با هم تقسیم کنند، در واقع دارند بافت اجتماعی جامعه را بازسازی می‌کنند.

از این منظر، مراقبت از یکدیگر می‌تواند به یکی از ابتدایی‌ترین شکل‌های کنش اجتماعی تبدیل شود. نه کنشی به معنای سازمان‌های بزرگ یا برنامه‌های سیاسی پیچیده، بلکه کنشی در سطحی بنیادی‌تر. کنشی که پیوندهای میان آدم‌ها را حفظ می‌کند و اجازه نمی‌دهد جامعه به مجموعه‌ای از افراد منزوی تبدیل شود.

به همین دلیل است که مراقبت را نمی‌توان صرفاً رفتاری فردی یا عاطفی دانست. مراقبت بخشی از همان فرهنگی است که هر شکل جدی از سیاست دموکراتیک به آن نیاز دارد. اگر شهروندان نتوانند در سطح زندگی روزمره مسئولیت‌هایی نسبت به یکدیگر بپذیرند و از هم خبر بگیرند و در لحظه‌های خطر امکانات‌شان را با هم شریک شوند، بعید است در سطحی بزرگ‌تر بتوانند جامعه‌ای مبتنی بر مشارکت، اعتماد و خیر مشترک بسازند.

شاید به همین دلیل باشد که در زمانه‌ای مانند امروز ساده‌ترین کارها معنایی فراتر پیدا می‌کنند. تماس گرفتن با یک دوست، فرستادن یک وی‌پی‌ان برای کسی که دسترسی ندارد، پیگیری حال کسانی که در منطقه‌ای ناامن زندگی می‌کنند، یا باز کردن در خانه به روی کسی که جایی برای رفتن ندارد. این کارها فقط واکنش‌هایی انسانی به یک وضعیت دشوار نیستند. آن‌ها می‌توانند بخشی از همان تمرین اجتماعی باشند که بدون آن هیچ جامعه آزاد و مبتنی بر جمهوریت شکل نخواهد گرفت.

## تمرین همبستگی در زمانه‌ی بحران

اگر به نقطه‌ای برگردیم که این نوشته از آن شروع شد، یعنی همان متنی که در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود و مردم را به تشکیل شوراهای مختلف دعوت می‌کند، شاید حالا بتوانیم آن را با نگاهی دقیق‌تر ببینیم. آن فراخوان در اصل از یک دغدغه‌ی واقعی و انسانی می‌آید: این که در شرایطی که جامعه با بحران روبه‌روست، مردم چگونه می‌توانند به یکدیگر تکیه کنند تا تنها نمانند.

اما همان‌طور که در این نوشته سعی کردم نشان دهم، مسئله فقط در ساختن ساختارهای رسمی یا نیمه‌رسمی جدید خلاصه نمی‌شود. در شرایطی که ارتباطات مختل شده، فضاهای اجتماعی بسته شده‌اند، اینترنت از همان آغاز محدود بوده و رفت‌وآمد در شهر با احتیاط و نگرانی همراه است، بسیاری از مسیرهای معمول سازمان‌یابی اجتماعی دشوار می‌شوند. در چنین وضعیتی شاید واقع‌بینانه‌تر این باشد که نقطه‌ی شروع همبستگی را نه در ساختن ناگهانی ساختارهای بزرگ، بلکه در همان رابطه‌هایی جستجو کنیم که از پیش میان ما وجود داشته‌اند.

چنین تجربه‌هایی شاید در نگاه اول کوچک به نظر برسند، اما در واقع حامل معنایی فراتر از یک واکنش موقت به بحران هستند. این‌ها شکل‌هایی از زندگی جمعی را تمرین می‌کنند که هر جامعه دموکراتیک و مبتنی بر جمهوریت به آن نیاز دارد. جامعه‌ای که در آن شهروندان فقط در سطح قانون به یکدیگر مرتبط نیستند، بلکه در سطح زندگی روزمره نیز خود را نسبت به یکدیگر مسئول می‌دانند.

از این منظر، همبستگی فقط یک شعار یا آرزو نیست. همبستگی چیزی است که در عمل و در رابطه‌های واقعی میان آدم‌ها ساخته می‌شود. هر بار که در دل این شرایط از یکدیگر خبر می‌گیریم، اطلاعات و امکانات مان را به اشتراک می‌گذاریم، یا تلاش می‌کنیم کسی در لحظه خطر تنها نماند، در واقع بخشی از همان فرهنگی را زنده نگه می‌داریم که بدون آن هیچ جامعه‌ی آزاد و انسانی نمی‌تواند شکل بگیرد.

شاید نتوانیم در چنین شرایطی به‌سادگی ساختارهای بزرگ اجتماعی بسازیم. اما می‌توانیم چیزی را تمرین کنیم که برای هر جامعه‌ای ضروری است: اعتماد، همکاری و مراقبت از یکدیگر. و شاید همین تمرین‌های کوچک باشد که روزی زمینه شکل‌گیری جامعه‌ای را فراهم کند که بر پایه‌ی آزادی، مسئولیت مشترک و جمهوریت بنا شده است.

گاهی همین کارهای ساده، در نهایت سیاسی‌ترین کارهایی است که می‌توان انجام داد.

۱ کورنلیوس کاستوریادیس (1922-1997) Cornelius Castoriadis فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی یونانی فرانسوی و از چهره‌های مهم سنت سوسیالیسم دموکراتیک و چپ رادیکال که آثارش بر مفهوم «خودآفرینی جامعه» و توانایی جوامع برای خلق نهادهای تازه از طریق کنش جمعی تأکید دارد؛ کاستوریادیس استدلال می‌کند که آزادی سیاسی زمانی ممکن می‌شود که انسان‌ها خود را به‌عنوان عاملان فعال در شکل دادن به نهادهای اجتماعی ببینند، ایده‌ای که در کتاب مهم او *The Imaginary Institution of Society* (1975) به تفصیل صورت‌بندی شده است و با تصور تمرین شکل‌های تازه زندگی جمعی در دل روابط اجتماعی ارتباط نزدیکی دارد.

۲ دیوید گریبر (1961-2020) David Graeber انسان‌شناس و نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی و از متفکران مهم سنت آنارشیسم دموکراتیک معاصر که پژوهش‌هایش بر اشکال افقی سازمان‌یابی، همکاری داوطلبانه و دموکراسی مستقیم تمرکز دارد؛ گریبر در نوشته‌هایش استدلال می‌کند که دموکراسی صرفاً در سطح دولت شکل نمی‌گیرد بلکه باید در شیوه‌های همکاری و تصمیم‌گیری میان انسان‌ها در زندگی روزمره تمرین شود. دیدگاهی که در کتاب *The Democracy Project* (2013) به عنوان تحلیلی از تجربه جنبش‌های معاصر دموکراتیک مطرح شده است.

۳ الکسی دو توکویل (1805-1859) Alexis de Tocqueville متفکر و نظریه‌پرداز سیاسی فرانسوی و یکی از کلاسیک‌ترین تحلیل‌گران دموکراسی و سنت جمهوری‌خواهی مدرن که در بررسی مشهور خود از جامعه آمریکا نشان داد پایداری نهادهای دموکراتیک نه فقط به قانون اساسی بلکه به شبکه‌های همکاری اجتماعی، انجمن‌های داوطلبانه و مشارکت روزمره شهروندان وابسته است؛ او این تحلیل را در اثر برجسته خود - *Democracy in America* (1835) ارائه می‌کند و نشان می‌دهد که چنین جمع‌هایی به نوعی «مدرسه دموکراسی» برای تمرین مسئولیت مشترک و کنش جمعی تبدیل می‌شوند.

۴ جون ترونو (1952-) Joan C. Tronto. فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی و از چهره‌های مهم نظریه «اخلاق مراقبت» در فلسفه سیاسی معاصر که در آثارش نشان می‌دهد مراقبت نه صرفاً یک فضیلت فردی بلکه فعالیت اجتماعی است که پایه‌های حیات جمعی و دموکراسی را شکل می‌دهد؛ او در کتاب *Moral Boundaries: A Political Argument for an Ethic of Care* (1993) استدلال می‌کند که یک جامعه دموکراتیک تنها زمانی پایدار می‌ماند که روابط مراقبتی و مسئولیت متقابل میان شهروندان در آن به رسمیت شناخته و تقویت شود.